



Scientific Journal Quarterly of Middle East Studies

Vol 29. No 3. Autumn 2022

Received date: 2022.10.03

Acceptance date: 2023.01.12



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: 20.1001.1.15601986.1401.29.3.1.1

Middle East; The axis of change in Japan's foreign policy From Bandwagoning to independence

Mehdi Zibaei¹



Abstract

The end of WWII and defeating Japan was a turning point in its history. This incident not only paved the way for declining Japan's hegemony as an international power but prepared the situation for changing foreign policy in Japan from a key power to a bandwagon. Examining the history of Japan after WWII shows the change in the foreign policy direction of this country at different times, all of which are somehow related to the Middle East region. Now the question arises, why should this region become the focal point of changing Japan's foreign policy? It seems that Japan's foreign policy has been influenced by its economic dependency on the oil of the region in the ensuing WWII. In other words, if we consider security and economy as the twin columns of Japan's foreign policy in the period after the Second World War, the former has brought about dependency on the United States due to its defeat in the mentioned war; but as for the former, economy, the specific internal conditions of the country in the post-war period, on the one hand, and the different and sometimes contradictory decisions of American statesmen, on the other hand, have been the basis for Japan's different orientation during the last five decades. This article, with regard to the targeting of Japan's macro domestic policy to achieve economic progress in the post-World War II and its implication on the behavior of Japan in the international milieu, it is tried to analyze the change of Japan's foreign policy within the last decades in the light of Middle East events behind the realism and institutional liberalism lenses as the theoretical frameworks.

Keywords: Japan, Middle East, WWII, US, Bandwagoning.

¹- Assistant Professor in Department of Political Science and International Relations, Imam Khomeini International University.



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه

سال ۲۹، شماره ۳، پیاپی (۱۰۹)، پاییز ۱۴۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۲

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: ۲۰,۱۰۰۱,۱,۱۵۶۰۱۹۸۶,۱۴۰۱,۲۹,۳,۱,۱

نوع مقاله: پژوهشی

خاورمیانه؛ محور تغییر در سیاست خارجی ژاپن از دنباله‌روی تا استقلال

مهدی زیبایی^۱



چکیده

پایان جنگ جهانی دوم و شکست ژاپن در جنگ نقطه عطفی در تاریخ این کشور محسوب می‌شود. این واقعه نه تنها زمینه افول هژمون ژاپن به عنوان یک قدرت بین‌المللی را رقم زد بلکه زمینه‌ساز تغییر سیاست خارجی این کشور از یک قدرت بزرگ به یک بازیگر دنباله‌رو گردید. تاریخ ژاپن در دوره پسا جنگ جهانی دوم گویای تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی آن در مقاطع مختلف است که همگی آن‌ها به نوعی به منطقه خاورمیانه ارتباط دارد. حال این سوال مطرح می‌شود که چرا خاورمیانه به نقطه کانونی تغییر سیاست خارجی ژاپن تبدیل شده است؟ در این رابطه به نظر می‌رسد وابستگی اقتصادی ژاپن به نفت منطقه در دوره پسا جنگ جهانی دوم تا به امروز موجب تاثیرپذیری سیاست خارجی این کشور از تحولات منطقه خاورمیانه بوده است. اگر امنیت و اقتصاد را دو پایه سیاست خارجی ژاپن در دوره پس از جنگ جهانی دوم بدانیم اولی به دلیل شکست ژاپن در جنگ مزبور از آمریکا باعث دنباله‌روی از آن گردید؛ اما در مورد اقتصاد، شرایط خاص داخلی ژاپن در دوره پسا جنگ از یک سو و تصمیمات دولتمردان آمریکایی از سوی دیگر، زمینه‌ساز سمت‌گیری متفاوت ژاپن در طول پنج دهه اخیر بوده است. در این مقاله با توجه به هدف‌گذاری سیاست داخلی کلان ژاپن برای نائل آمدن به پیشرفت‌های اقتصادی در دوره پسا جنگ جهانی دوم و تاثیرگذاری آن بر رفتار این کشور در عرصه بین‌الملل سعی بر آن است در چارچوب نظریه‌های واقع‌گرایی و لیبرالیسم نهادگرا به تحلیل تغییر سیاست خارجی ژاپن طی چند دهه گذشته در پرتو تحولات خاورمیانه پرداخته شود.

واژگان کلیدی: ژاپن، خاورمیانه، جنگ جهانی دوم، آمریکا، دنباله‌روی.

پایان جنگ جهانی دوم شاهد تجدید نظم جهانی بود، به طوری که ژاپن به عنوان یک کشور مغلوب در جنگ خود را از نظر اقتصادی و عاطفی ویران یافت. بمباران اتمی شهرهای هیروشیما و ناگازاکی نه تنها موجب تسلیم سریع ژاپن گردید بلکه منجر به ظهور ایالات متحده به عنوان یک قدرت بلامنازع در تعیین موقعیت ژاپن در نظم جهانی آتی شد. با آنکه امریکا در دوره پس از جنگ به ژاپن اجازه داد تا نظام امپراتوری را پابرجا نگه دارد اما شخص امپراتور از تمام قدرت پیشین سلب اختیار گردید و اختیار نهایی در حوزه سیاسی بر پایه یک نظام دموکراتیک به شهروندان آن کشور واگذار شد. با این حال، در اصل نهم قانون اساسی آمده است «مردم ژاپن با آرزوی خالصانه برای صلح بین المللی مبتنی بر عدالت و نظم، برای همیشه از جنگ به عنوان حق حاکمیت ملت و تهدید یا استفاده از زور به عنوان ابزاری برای حل و فصل اختلافات بین المللی چشم پوشی می کنند».

به منظور تحقق این هدف، نیروهای زمینی، دریایی، هوایی و سایر نهادهای برخوردار از ظرفیت های جنگی در ژاپن برای همیشه منحل شدند و مقرر گردید حق جنگ طلبی دولت هیچگاه به رسمیت شناخته نشود. وضعیت فوق باعث شده است تا امنیت وجود ژاپن به ایالات متحده وابسته شود. به عبارت دیگر، این کشور به بهانه اتخاذ هویت صلح طلبی نه تنها جنگ را در هر صورت محکوم کرد بلکه حق برخورداری از هرگونه نیروی نظامی تهاجمی را از خود سلب نمود. در این ارتباط، اصل نهم قانون اساسی ژاپن را که در سال ۱۹۴۷ به تصویب رسید باید پایه سیاست خارجی و وضعیت امنیتی خاص این کشور دانست. اما سیاست خارجی ژاپن تنها به اینجا و وابستگی به ایالات متحده برای حفظ امنیت این کشور محدود نمی شود. بررسی سیاست خارجی این کشور در طول پنج دهه گذشته گویای ارتباط وثیق آن به حوزه اقتصاد است. به عبارت دیگر، علی رغم وابستگی ژاپن به امریکا از نظر حفظ امنیت، سیاست خارجی این کشور در حوزه اقتصاد از استقلال (خواه نسبی یا مطلق) برخوردار بوده است و این استقلال زمینه ایجاد تحول در کلیت ساختار سیاست خارجی این کشور را رقم زده است.

از نظر تاریخی ژاپن یک وابستگی اقتصادی وجودی به منطقه خاورمیانه دارد. ژاپن در دوره پس از بحران نفتی دهه ۱۹۷۰ گام های اولیه را برای مستقل شدن از امریکا در حوزه سیاست خارجی با حمایت تلویحی از حقوق فلسطینیان در برابر اسرائیل برداشت. اگرچه وابستگی امنیتی آن هیچگاه اجازه استقلال کامل از ایالات متحده را نداده است اما اتخاذ موضع میانه نسبت به برنامه هسته ای ایران در طول دو دهه گذشته، مخالفت با حمله یک طرفه امریکا به سوریه در دوره پسا ناآرامی های سال ۲۰۱۱ و استنکاف این کشور از پیوستن به ائتلاف دریایی امریکا در خلیج فارس در سال ۲۰۱۹ نشانه هایی از شکل گیری یک جریان مخالف در روند کامل سیاست خارجی این کشور به طور عام و سیاست خاورمیانه ای آن به طور خاص می باشد. به عبارت دیگر، با کنار یکدیگر گذاشتن این مخالفت ها و روند افول قدرت امریکا در منطقه اولین نشانه های حرکت در مسیر استقلال کامل ژاپن در حوزه سیاست خارجی را می توان مشاهده کرد. از این منظر خاورمیانه کانون مرکزی تغییر در سیاست خارجی ژاپن محسوب می گردد.

در ادامه برای تبیین بهتر موضوع ابتدا در بخش پیشینه پژوهش با اشاره به کارهای به نگارش در آمده در این حوزه تفاوت این نوشتار با آثار موجود برجسته می گردد. سپس با توجه به روند سیاست خارجی ژاپن و جهت گیری های آن در چارچوب دو نظریه واقع گرایی و لیبرالیسم نهادگرا ساختمان نظری مقاله ارائه می شود. در مرحله بعد به طور موجز اشاره ای به ساختار کلی سیاست خارجی ژاپن در دوره معاصر خواهد شد؛ و در نهایت با توجه به وقایع تاریخی به وقوع پیوسته، سیر تحول سیاست خارجی ژاپن در طول پنج دهه اخیر با محوریت حوادث در خاورمیانه مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

(۱) پیشینه پژوهش

اولین اثر قابل توجه در این حوزه «تغییر مفهوم نقش ملی و اصول سیاست خارجی ژاپن از یک دولت صلح طلب به یک دولت حافظ صلح» است. نویسندگان مقاله با تمرکز بر روند تغییر سیاست خارجی ژاپن در هزاره جدید مولفه‌هایی چون فشارهای بین‌المللی، تغییر در رهبری داخلی، هنجارهای اجتماعی و تمایل شدید نسبت به مقوله احترام در عرصه بین‌الملل را به عنوان عوامل تاثیرگذار در روند تغییر سیاست خارجی ژاپن معرفی می‌کنند. آن‌ها این روند را بسیار محافظه‌کارانه و در پوشش تعهد به صلح طلبی می‌دانند. به باور ایشان ژاپن در پوشش تغییر رفتار در سطح بین‌الملل به دنبال احیاء نقش ملی خود در سطح بین‌الملل است (تخت‌روانچی و بابکان، ۱۳۹۷).

مقاله «تحول سیاست امنیتی ژاپن: از صلح‌جویی منفعلانه به کنشگری فعالانه» از دیگر آثار قابل ملاحظه در این حوزه محسوب می‌گردد. در این نوشتار نقطه کانونی بحث مولفان تاکید بر پویایی سیاست خارجی ژاپن در بستر پویایی سیاست بین‌الملل است. این پویایی در دوره پسا جنگ سرد تا اندازه‌ای هست که نویسندگان برای معرفی الگوی ژاپن با استعانت از کاتزنشتاین آن را «اسکیزوفرنی در سیاست خارجی» می‌نامند. به عقیده مولفین پویایی موجود در سیاست خارجی ژاپن تا حدی است که می‌توان رگه‌هایی از تضاد در آن مشاهده کرد (فرهادی و سازه‌مند، ۱۳۹۷). از دیگر آثار برجسته در این حوزه مقاله «بازتعریف سیاست‌های امنیتی ژاپن و پیامدهای ملی و بین‌المللی آن» است. در این مقاله مولفین تغییر رفتار ژاپن در دوره پسا جنگ سرد را بر پایه تحول در شرایط امنیتی شرق آسیا و نظام بین‌الملل بررسی می‌کنند. به باور ایشان ژاپن با برداشتن گام‌های مختلف نظیر تلاش برای عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل، حذف ممنوعیت صدور تسلیحات، تاسیس پایگاه نظامی در جیبوتی، تصویب لایحه امنیتی جدید، تفسیر جدید اصل ۹ قانون اساسی در راستای دفاع جمعی و... بر پایه سیاست دفاعی خود شرایط گذار از یک سیاست خارجی منفعل و وابسته در نظام بین‌الملل را به سوی یک سیاست خارجی توانمند و با تاثیرگذاری بالا در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی رقم زده است (فرهادی و همکاران، ۱۳۹۸). در حوزه سیاست ژاپن در خاورمیانه و خلیج فارس دو مقاله فارسی به نسبت قدیمی، «سیاست خارجی ژاپن در خلیج فارس» از سید جواد صالحی (۱۳۷۴) و مقاله «سیاست خارجی ژاپن در خاورمیانه و خلیج فارس» از علی حیدری (۱۳۸۳) وجود دارد، که علی‌رغم داده‌های فراوان هر دو آن‌ها با توجه به ملاک‌های امروزی برای مقاله علمی در زمره مقالات تخصصی یا ترویجی قرار دارند چرا که فاقد بخش‌های متعارف امروزی نظیر پیشینه پژوهش، چارچوب نظری و... برای تعریف یک مقاله علمی هستند. با این حال، اهمیت این مقالات از یک سو ناشی از توجه مولفین به جایگاه سیاست خارجی ژاپن در منطقه و دیگر تبیین تاریخی و اقتصادی از روابط ژاپن در منطقه است که چنانچه بیان شد بیشتر دارای وجه روایی هستند و در جریان انتقال داده‌ها تعهدی به چارچوب نظری ندارند.

در حوزه مقالات انگلیسی زبان نیز دو اثر پیرامون ارتباط ژاپن با منطقه خاورمیانه وجود دارد که در ذیل به طور موجز به آن‌ها پرداخته خواهد شد. اولین مقاله «ژاپن و خاورمیانه پس از بهار عربی» است. این مقاله به بررسی سیاست ژاپن در درگیری‌های خاورمیانه می‌پردازد و جایگزین‌های احتمالی را بررسی می‌کند که می‌توانند بهتر منافع ژاپن را در خاورمیانه تامین کنند. نویسنده در این اثر رویکرد ژاپن نسبت به درگیری‌های منطقه را با تمرکز بر موضوع هسته‌ای ایران و جنگ داخلی سوریه نشان می‌دهد. در نهایت، پیامدهای سیاست ژاپن را برای منافع ملی آن ارزیابی می‌کند (Miyagi, 2014). دیگر اثر قابل توجه در این حوزه مقاله «ژاپن و خاورمیانه؛ یک چشم‌انداز» است. این کار به طور خاص به بررسی شکل‌گیری سیاست خارجی ژاپن می‌پردازد؛ در این ارتباط چگونگی واکنش ژاپن به تقاضای جامعه بین‌الملل مبنی بر پذیرش مسئولیت بیشتر در درگیری‌های فرامنطقه‌ای علی‌رغم قانون اساسی صلح طلبانه آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. مولف معتقد است که ژاپن در حوزه خاورمیانه منافع ملی خود را در پرتو اتحاد با امریکا تنظیم می‌کند و این کشور در قیاس با دیگر قدرت‌های

آسایبی نقش فعال‌تری در خاورمیانه دارد. ژاپن باید بر قدرت اقتصادی خود برای نمایش حضورش در خاورمیانه تمرکز کند (Choudhury, 2018).

در خصوص سیاست خارجی ژاپن و ارتباط آن با خاورمیانه چند اثر درخور ترجمه و تالیف نیز وجود دارد که در اینجا به دلیل محدودیت حجم مطالب تنها به نام آن‌ها بسنده خواهد شد. کتاب «جستارهایی در سیاست خارجی و امنیت ملی ژاپن» از جمله آثاری هست که به‌طور خاص به روابط بین‌الملل ژاپن می‌پردازد و تاثیر تکنولوژی ژاپن بر این سیاست‌ها را بررسی می‌کند (امانی و امانی: ۱۴۰۱). دومین کتاب ترجمه موجود در این حوزه «سیاست خارجی ژاپن از ۱۹۴۵» است. این اثر ضمن تبیین تاثیر جنگ جهانی دوم بر سیاست خارجی ژاپن، سیاست خارجی این کشور را در یک بستر تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است (کونی، ۱۴۰۰). سومین اثر کتاب «تحول در راهبرد دفاعی-امنیتی ژاپن؛ زمینه‌ها و پیامدها (۲۰۱۸-۲۰۰۱)» است. به نظر می‌رسد این کتاب که می‌توان آن را از نظر موضوعی نسخه کامل‌تر مقالات زینب فرهادی به حساب آورد که در بالا به آن‌ها اشاره شد، رساله دکتری ایشان می‌باشد که به زیور طبع آراسته شده است (فرهادی، ۱۳۹۸).

با توجه به آثار مورد اشاره، یک خلاء پژوهشی پیرامون جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی ژاپن و نقش آن به‌عنوان عامل تغییر و تحول در رفتار بین‌المللی ژاپن قابل مشاهده است. اثر حاضر قصد دارد تغییر در سیاست خارجی ژاپن را در یک بستر تاریخی و با توجه به نقش و جایگاه منطقه خاورمیانه تبیین و تحلیل نماید.

چارچوب نظری

چنانچه در بخش پیشینه ادبیات نیز به‌طور تلویحی و از منظر برخی از پژوهشگران بیان شد، سیاست خارجی ژاپن طی چند دهه گذشته از رویه‌ای ثابت تبعیت نمی‌کند؛ در این چارچوب، به استثناء ربع قرن اول پس از جنگ جهانی دوم که ژاپن به‌طور کامل دنباله‌رو آمریکا در نظام بین‌الملل بود از دهه ۷۰ میلادی تا به امروز در کنار تاثیرپذیری کم و بیش از آمریکا در حوزه سیاست خارجی شاید بتوان رفتار این کشور را در چارچوب دو نظریه واقع‌گرایی و لیبرالیسم نهادگرا توجیه و تفسیر نمود. به‌طوری که از دهه ۷۰ تا ۹۰ میلادی سیاست استقلال نسبی را در پیش گرفت و از اواسط دهه ۲۰۰۰ نقش‌آفرینی تحت مدیریت نهادهای بین‌المللی را دنبال نموده است. با توجه به توضیحات فوق در ذیل سعی خواهد شد به‌صورت موجز به ساختار این دو نظریه به‌عنوان چارچوب نظری بحث پرداخته شود.

بدون شک واقع‌گرایی یکی از پرنفوذترین نظریه‌هایی است که در بالغ بر هفتاد سال اخیر برای توجیه رفتار بازیگران در نظام بین‌الملل مورد استفاده قرار گرفته است. با این حال، اگرچه نظریه مذکور در حوزه روابط بین‌الملل پاسخگوی بسیاری از پرسش‌های بی‌پاسخ است اما در اقتصاد سیاسی بین‌الملل پرکاربرد نیست. دلیل اصلی این وضعیت نگاه قدرت‌محور این نحله به جهان از دریچه کشمکش‌های نظامی است. در باور واقع‌گرایان به دلیل فقدان اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل، دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی محسوب می‌شوند و بایستی به‌صورت انفرادی و جداگانه به فکر تامین منافع خود باشند. این مهم در پرتو اهمیت بقاء ملی، توجه به امنیت ملی و کسب قدرت توسط دولت‌ها تحقق می‌یابد. در اینجا نقطه کانونی بحث کماکان دولت‌ها هستند اما حضور و فعالیت آن‌ها در بستر نظام سرمایه‌داری رقم می‌خورد. بر این اساس آن‌ها باید به ساختار اقتصادی نظام بین‌الملل توجه داشته باشند. به عبارت دیگر، انعکاس قدرت دولت‌ها در بخش سیاسی موجب ساختاربندی مناسبات اقتصادی در سطح بین‌الملل خواهد شد (لاکمن، ۱۴۰۰: ۲۸۸).

این دولت‌ها هستند که در نهایت تصمیم‌گیر و مجری سیاست‌های اقتصادی خواهند بود. با آنکه رد پای پیوند روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی به‌طور مدون به چند دهه پیش بازمی‌گردد اما در طول تاریخ، ریشه مکاتب اقتصادی مختلف از دوره گذشته نظیر مرکانتلیسم، فیزیوکرات‌ها و... تا دوره معاصر شامل نئوکلاسیک‌ها و مکتب پولی-مالی یا حتی نئوکینزی‌ها همگی برآمده از تصمیمات متخذه توسط دولت‌ها بوده‌اند. اما این نکته به‌طور مشخص از دهه ۷۰ میلادی و با وقوع حوادثی چون تحریم

نفی اعراب، کسری بودجه شدید امریکا و تصمیم آن برای عدول از توافقات برتون وودز در چارچوب رژیم‌های بین‌المللی، شروع معاملات نفتی در بازارهای جهانی با دلار امریکا و... اهمیت اقتصاد را برای بازیگران دولتی به مراتب بیشتر نمود. در این میان، واقع‌گرایان متاخر ضمن تداوم تاکید بر نقش دولت‌ها در توزیع قدرت در سطح بین‌الملل، این بازیگران را عاملی برای شکوفایی یا شکست مناسبات اقتصادی در سطح بین‌الملل می‌دانند (شیرخانی و مهاجرپور، ۱۳۹۱: ۳).

دیگر نظریه مورد بحث در این نوشتار که بخشی از رفتار سیاست خارجی ژاپن در بستر تاریخ با آن قابل توجیه است نظریه نهادگرایی لیبرال می‌باشد. در نقطه مقابل ادعای مورد اشاره در بالا که واقع‌گرایی به‌عنوان پرنفوذترین نظریه در حوزه روابط بین‌الملل معرفی شد، لیبرالیسم پرنفوذترین دیدگاه در اقتصاد سیاسی بین‌الملل محسوب می‌گردد. این دیدگاه که بن و مایه فلسفی آن متکی بر فرد و آزادی‌های فردی می‌باشد، در چارچوب نظریه اقتصاد کلاسیک معتقد به اصالت بازار و سودمندی ناشی از عدم دخالت دولت در ارتباط بین عرضه و تقاضا در بازار است. در همین چارچوب لیبرال‌ها معتقدند که اقتصاد در سطح بین‌الملل در صورتی به کارآمدترین نحو فعالیت خواهد کرد که وابسته بازار باشد. بررسی خط سیر اندیشه لیبرالیسم در طول سه دهه اخیر دلالت بر وجود سه گونه متفاوت در عرصه بین‌الملل دارد. اول، لیبرالیسم سنتی^۱ که بر آزادی منفی از نوع آیزیا برلینی آن تاکید دارد؛ در این الگو بخش خصوصی و بازار از مداخله دولت آزاد است. دوم، لیبرالیسم مداخله‌گر^۲ که باور دارد بازار همیشه رو به رشد و همراه با سود هنگفت نیست؛ بر این اساس، دولت‌ها باید به منظور گسترش برابری، عدل و انصاف در بازار وارد عمل شوند. سوم، لیبرالیسم نهادگرا^۳ که وجود برخی از سازوکارهای بین‌المللی برای عملکرد بهتر بازار را ضروری می‌داند؛ طرفداران این گرایش به‌طور جدی از توسعه نهادهای اقتصادی در عرصه بین‌الملل حمایت می‌کنند (گیلپین و همکاران، ۱۳۹۶: ۲-۲۱).

دوره ظهور لیبرالیسم نهادگرا در روابط بین‌الملل به دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی بازمی‌گردد که قدرت‌های بزرگ تحت نفوذ امریکا در راستای تحکیم مبانی نئولیبرالیسم سعی در استفاده از نهادهای بین‌المللی داشتند. در این دو دهه که آن را باید دوره ظهور نظریه‌های ساختارگرا نامید، در عرصه روابط بین‌الملل دو نحله نئواقع‌گرایی و نئولیبرالیسم یا همان لیبرالیسم نهادگرا ظاهر شدند که در چارچوب سنتز نئو-نئو با تکیه بر ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل به دنبال راه‌حلی برای کاهش آسیب‌های ناشی از این فقدان اقتدار مرکزی بودند. در این میان هواداران لیبرالیسم نهادگرا وجود نهادهای بین‌المللی چون سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول و... را عاملی در راستای پیشبرد منافع همگانی (هر دو دسته بازیگران کوچک و بزرگ) و صلح دسته‌جمعی معرفی کردند. بنا بر ادعای ایشان، حجم معین تجارت تاثیر اقتصادی و سیاسی برای یک کشور کوچک نسبت به کشوری بزرگتر دارد (دان و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۰۰).

۲) سیاست خارجی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم

اگرچه سیاست خارجی ژاپن در طول بیش از ۷۵ سال گذشته همواره در راستای استراتژی‌های کلان امریکا در سطح بین‌الملل بوده است اما سمت‌گیری اقتصادی آن در دوره پساجنگ جهانی دوم و وابستگی شدید این کشور به منابع نفتی خاورمیانه، زمینه‌ساز تغییر الگوهای رفتاری آن در پرتو تحولات خاورمیانه از دهه هفتاد میلادی به بعد بوده است. در ادامه به‌طور عمیق‌تر به این تغییر پرداخته خواهد شد.

۳-۱) دنباله‌روی^۴ (۱۹۴۵-۱۹۷۳)

^۱ Orthodox Liberalism

^۲ Interventionist Liberalism

^۳ Institutionalist Liberalism

^۴ Bandwagoning

چنانچه پیش از این نیز به طور تلویحی اشاره شد، امریکایی‌ها پس از اشغال ژاپن بندی موسوم به صلح را در قانون اساسی جدید ژاپن گنجانده‌اند که به موجب آن ژاپن ضمن کاهش داوطلبانه ظرفیت‌های جنگی خود برای همیشه از جنگیدن به عنوان ابزار تحقق حق حاکمیتی خود چشم پوشید. وضعیت مذکور در کنار اعمال فشار نیروهای اشغالگر متفقین بویژه ژنرال مک آرتور امریکایی فرمانده عالی قدرت‌های متفق^۱ در خاور دور برای تحمل الگوهای حکمرانی مدنظر خود بر ژاپن باعث ایجاد حس تحقیر و نارضایتی در میان جمعیت این کشور شد. در این چارچوب، شرایط سیاسی-اقتصادی آن دوران زمینه را برای ظهور رهبران محافظه‌کاری فراهم ساخت که الویت آن‌ها در هر دو حوزه داخل و خارج بر سه بخش متمرکز بود: اول، تداوم حیات این کشور در عرصه بین‌المللی به پشتوانه برخورداری از حمایت امریکا؛ دوم، موازنه نقش امریکا در روند دولت‌سازی جدید ژاپن؛ و سوم، برجسته شدن جایگاه اقتصاد در سیاست خارجی این کشور (بیزلی، ۱۳۹۶: ۹-۳۱۲).

اولین گام در حضور مجدد ژاپن در عرصه بین‌الملل به امضاء قرار صلحی بازمی‌گردد که صحبت درباره آن از سال ۱۹۴۷ آغاز شد اما عملیاتی شدن آن تا سال ۱۹۵۱ به طول انجامید. در سپتامبر ۱۹۵۱ قرارداد صلح سانفرانسیسکو بین دول متفق و ژاپن به امضاء رسید، این سند به منزله رسمیت یافتن استقلال ظاهری این کشور در دوره پسا جنگ بود. قرارداد مذکور ضمن کوتاه کردن دست ژاپن از سرزمین‌هایی که به دنبال جنگ جهانی دوم و پیش از آن در اشغال داشت، زمینه تصفیه آتی غرامت‌های جنگی را فراهم ساخت. این قرارداد به سربازان امریکایی اجازه داد تا برای همکاری در عملیات ملل متحد در خاور دور، به مدت نامحدود در ژاپن اسکان یابند. همچنین طبق این قرارداد هیچ کشوری حق ندارد بدون اجازه امریکا در ژاپن پایگاه نظامی داشته باشد. به عبارت دیگر، این قرارداد ضمن واگذاری وظیفه تامین امنیت خارجی ژاپن به امریکا زمینه سمت‌گیری سیاست خارجی ژاپن نسبت به سایر بازیگران را در پرتو نگاه امریکا فراهم ساخت. به طوری که رابطه این کشور با سایر بازیگران از جمله چین، شوروی، کره جنوبی، تایوان و... در آن دوران همگی در راستای استراتژی کلان امریکا بود (Tamaki, 2020: 186-7).

اگرچه وابستگی شدید ژاپن به حمایت امریکا در دوره پسا جنگ جهانی دوم اجتناب‌ناپذیر بود اما اعمال سلطه امریکا و دخالت‌های آن نه تنها برای مردم ژاپن بلکه برای نخبگان این کشور نیز غیر قابل تحمل بود. در این ارتباط، یک روند معکوس پس از انعقاد قرارداد صلح سانفرانسیسکو در میان رهبران محافظه‌کار برای بی‌اثر کردن اصلاحات اشغالگران به جریان افتاد. اما وابستگی این کشور به امریکا همیشه مانع تقابل منافع آن‌ها بود. ساختار سیاسی ژاپن در دوره پس از جنگ معطوف به اجرای نوعی دموکراسی پارلمانی محافظه‌کارانه، پایبندی به اتحاد با امریکا و تمرکز تلاش‌ها بر برسازی و رشد اقتصادی بود. به عبارت دیگر، ژاپن با توجه به شرایط خاص خود در آن دوره و اتخاذ سیاست واقع‌گرایانه سعی داشت در چارچوب حمایت امریکا زمینه رشد اقتصادی خود را فراهم نماید. اگرچه حضور امریکا و دخالت‌های آن در حوزه‌های مختلف واکنش دولتمردان این کشور را به دنبال داشت که نمونه آن را می‌توان در مقاومت دولتمردان این کشور در گنجاندن دروس اخلاق در سرفصل درسی مدارس بر خلاف نظر امریکا، مخالفت مردم با طرح گسترش فرودگاه نظامی امریکا در سونوکاوا و... مشاهده کرد.

مسئله تداوم پیشرفت اقتصادی ژاپن از دغدغه‌های برجسته دولتمردان کشور در آن دوران بود که بر سیاست خارجی ژاپن تأثیرات قابل ملاحظه‌ای داشت. دولتمردان ژاپن برای کاهش نارضایتی جمعیت در مورد اسکان نیروی نظامی امریکا در این کشور و دخالت در امور داخلی سعی نمودند با برجسته کردن دستاوردهای اقتصادی ناشی از همپیمانی با امریکا از حجم نارضایتی‌ها بکاهند. ژاپن در چارچوب دکترین یوشیدا شیگه‌رو، اولین نخست وزیر کشور پس از جنگ جهانی دوم، با

^۱ Supreme Commander for the Allied Powers (SCAP)

تمرکز بر توسعه اقتصادی سعی در تغییر جایگاه خود در جهان پس از جنگ داشت. بر این اساس، ژاپن تحت حمایت امریکا دیپلماسی از موضع پایین را دنبال نمود (Hughes, 2015: 2). در راستای راهبرد لیبرالیسم نهادگرا، این کشور به دنبال کسب احترام از طریق مشارکت در فعالیتهای سازمان ملل و تحصیل اعتبار بر پایه اقدامات غیرسیاسی نظیر میزبانی المپیک توکیو در سال ۱۹۶۴ بود. البته این سیاست در پی تغییر شرایط اقتصاد بین‌الملل در دهه ۷۰ میلادی و تقابل نهادگرایی بین‌الملل و دنباله‌روی از امریکا با مشکل جدی مواجه شد و زمینه استقلال نسبی ژاپن را به واسطه تحولات منطقه خاورمیانه رقم زد.

۳-۲) استقلال نسبی (۱۹۹۰-۱۹۷۳)

روند رشد اقتصادی ژاپن یک فرآیند تاریخی بود که با انقلاب میجی آغاز شد اما به واسطه جنگ جهانی دوم و هزینه‌های ناشی از آن دچار گسست شد. در دوره پیش از جنگ جهانی دوم اقتصاد ژاپن به‌طور عمده در دست یک مجموعه شرکت‌های هلدینگ فعال در حوزه‌های مالی و اقتصادی بود که به آن زایباتسو می‌گفتند. در دوره منتهی به جنگ جهانی دوم چهار زایباتسو بزرگ ژاپن عبارت بودند از: سومیتومو، یاسودا، میتسویی و میتسوبیشی. اصلی‌ترین ویژگی این شرکت‌ها وجه انحصارگری آن‌ها بود؛ به‌طوری که در آن زمان بالغ بر ۹۰ درصد اقتصاد ژاپن در اختیار این چهار شرکت قرار داشت. در دوره پس از جنگ و به واسطه دخالت‌های امریکا در شکل دادن به ژاپن جدید تلاش شد این انحصار فرو ریخته شود. در این ارتباط، پای نهادهای دیگر نظیر اتاق بازرگانی و صنایع ژاپن، فدراسیون انجمن‌های کارفرمایان (نیکیرِن)، فدراسیون سازمان‌های اقتصادی (کی‌دان‌رن) و غیره به حوزه اقتصاد ژاپن باز شد که قلمرو بروکراتیک این کشور را متحول کرد (بیزلی، ۱۳۹۶: ۳۰۷).

با این حال، رشد اقتصادی ژاپن در دوره پس از جنگ که از آن با عنوان معجزه اقتصادی یاد می‌شود در پرتو دو مولفه رقم خورد. ۱) تبلور حس ملی‌گرایی سرکوب‌شده ژاپن به دنبال جنگ در حوزه اقتصاد ۲) حمایت‌های امریکا از ژاپن به واسطه اهمیت استراتژیک این کشور در دوره جنگ سرد. این دو در کنار یکدیگر موجب شد الویت اول سیاست خارجی پس از جنگ جهانی دوم به سمت تجارت و همکاری‌های اقتصادی معطوف شود. در این چارچوب، بحران نفتی دهه ۷۰ میلادی یک شوک نفتی بزرگ برای جهان به‌طور عام و ژاپن به‌طور خاص بود. این واقعه خط پایانی بر یک دوره رشد سریع و استثنایی ژاپن محسوب می‌گردد (Hatakeyama, 2018: 239).

در اوایل دهه ۱۹۷۰، تحولات محیط بین‌الملل باعث شد ژاپن در رویکرد خود در اجرای سیاست خارجی در دو حوزه امنیتی و اقتصادی تجدید نظر کند. از تابستان ۱۹۷۱، ایالات متحده تحت ریاست جمهوری ریچارد نیکسون، مجموعه‌ای از سیاست‌ها را اتخاذ کرد که باعث نگرانی ژاپن در مورد اتحاد این کشور با ایالات متحده شد. هنگامی که حاکمیت حزب کمونیست در چین به تایید مراجع رسمی در امریکا رسید و این کشور کرسی خود را در شورای امنیت سازمان ملل اعاده کرد، همسویی دولت ژاپن با ایالات متحده در داخل کشور به دلیل ترس از همسایه متخاصم مورد خدشه قرار گرفت. با این حال، نخست‌وزیران ژاپن به حمایت خود از تصمیمات سیاست ایالات متحده ادامه دادند، زیرا به هیچ قیمتی خواهان به خطر افتادن ارتباط نزدیک خود با امریکا نبودند. هنگامی که نیکسون برنامه خود را برای بازدید از جمهوری خلق چین، بدون هیچگونه مشورت یا حتی اطلاع‌رسانی به دولت ژاپن اعلام کرد، دولتمردان این کشور اقدام مذکور را خیانت به اتحادی برشمردند که به موجب آن توکیو باید بر امنیت ملی خود متکی باشد. در کل حوادث دهه ۷۰ میلادی و به‌طور خاص بحران نفتی آن دهه را باید به‌عنوان نقطه عطفی در حوزه سیاست خارجی ژاپن شناخت چرا که اولین نشانه شبه استقلال سیاست خارجی ژاپن از امریکا در صحنه بین‌الملل در پرتو یک نگرش واقع‌بینانه به دنبال این واقعه رقم خورد (Miyagi, 2011: 13).

تحریم نفت اعراب در سال ۱۹۷۳ آغازی برای دخالت سیاسی ژاپن در خاورمیانه بود. اساساً نیاز این کشور به تأمین منابع انرژی از تولیدکنندگان نفت حامی فلسطین و دغدغه‌های مشترک پیرامون ثبات جریان نفت و تأثیر قیمت نفت بر اقتصاد جهانی که به‌طور منفی متاثر از درگیری‌های عمده در منطقه بودند، منجر به این شد که ژاپن برخلاف امریکا تمایل محدود به حمایت سیاسی از فلسطینی‌ها و کشورهای عربی در درگیری با اسرائیل داشته باشد. این کشور در پرتو حمایت از حقوق فلسطینی‌ها خواستار صلح فراگیر شد؛ علاوه بر این، ارائه کمک‌ها به خاورمیانه نظیر کمک‌های توسعه به کشورهای حوزه خلیج فارس و به دولت‌های خاورمیانه‌ای متاثر از کشمکش اعراب و اسرائیل را توسعه بخشید به‌طوری که سطح کمک به آژانس امدادسانی و کارایی برای آوارگان فلسطینی در خاور نزدیک و به لبنان را از طریق نیروی موقت سازمان ملل در لبنان (یونیفل) افزایش داد. تا دهه ۱۹۹۰، ژاپن تقریباً ۱۰ درصد از کل کمک بین‌المللی به منطقه را بر عهده داشت (Miyagi, ۲۰۱۴: ۳۲).

با این حال، اقدام مذکور در چارچوب نگاه واقع‌گرایانه دولتمردان این کشور صورت گرفت. به این معنی که با ایجاد تعادل و با اتخاذ یک راه میانه، سازگاری با سیاست ایالات متحده و مداخلات همزمان با طرف عرب همراه بود. اقدام فوق، برای مثال، با افتتاح نمایندگی دیپلماتیک فلسطین در توکیو به سال ۱۹۷۷ رقم خورد، در حالی که از دادن موقعیت سفیر به آن خودداری کرد و در سال ۱۹۸۱ از عرفات، رئیس سازمان‌های آزادی‌بخش فلسطین (ساف) به‌عنوان مهمان حزب حاکم دعوت به عمل آمد، در حالی که از دادن مقام مهمان دولتی به او خودداری شد.

۳-۳ نقش آفرینی منفی (۲۰۰۶-۱۹۹۰)

همان‌طور که موازنه جهانی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد تغییر کرد، آزمون آغاز رویکرد مستقل ژاپن در سیاست خارجی خود نیز به وسیله جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ صورت گرفت. در دوره پس از جنگ سرد، جهت‌گیری سیاست ژاپن از جانبداری اعراب مجدداً به سوی ایالات متحده تغییر کرد. نمونه‌های فراوانی از دنباله‌روی ژاپن از ایالات متحده در این دوره وجود دارد که این مهم با حوادث مرتبط با اشغال کویت توسط عراق در سال‌های ۱-۱۹۹۰ شروع شد. در این واقعه با آنکه ژاپن برای اعزام نیروهای خود در چارچوب ائتلاف تحت رهبری امریکا برای آزادسازی کویت تحت فشار بود دولتمردان این کشور از کارت صلح‌طلبی خود استفاده کردند. روند مذکور با کمک مالی بزرگ ژاپن (مبلغ ۱۳ میلیارد دلار) به ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده رقم خورد؛ در کل این کشور ۱۶ درصد از کل هزینه آن جنگ را عهده‌دار شد (Choudhury, 2018: 190). در آن برهه زمانی ژاپن به دلیل دنبال نمودن «دیپلماسی دسته چک» مورد انتقاد جامعه بین‌الملل قرار گرفت؛ در سطح بین‌الملل در آن دوران این احساس وجود داشت که ژاپن به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان باید مسئولیت بیشتری را بر عهده گیرد.

در حالی که دولتمردان این کشور از مشارکت حداقلی با استناد به قانون اساسی صلح‌طلبانه خود دفاع می‌کردند متوجه شدند که کسب اجماع داخلی در جهت مشارکتی فراتر از پرداخت کمک‌های نقدی نیز مهم است. در این میان، انتقاد جامعه بین‌الملل با به‌کارگیری «دیپلماسی دسته چک» توسط ژاپن، به حلقه سیاسی حاکم بر این کشور کمک کرد تا به اصل ۹ قانون اساسی خود استناد و راه را برای مشارکت‌های بیشتر در آینده هموار کند. به این ترتیب، به‌طور بالفعل عصر جدیدی در سیاست خارجی ژاپن رقم خورد، در حالی که جهان پس از جنگ جهانی دوم، این کشور را از وضعیت «دولت عادی» محروم ساخت، شرایط جدید آن را به سمت ایفای نقش فعال‌تر در درگیری‌های بین‌المللی سوق داد. ژاپن زمانی که در سال ۱۹۹۲ «قانون حفظ صلح» را به تصویب رساند، گامی به سوی فعال‌تر شدن سیاست خارجی خود برداشت، با این حال، این

کشور مشارکت نیروی دفاع از خود^۱ را در نبردهای خارجی محدود ساخت. موضع جانبداری از ایالات متحده با حضور فعال نیروی دفاع از خود^۲ ژاپن در «جنگ علیه ترور» در افغانستان در بازه زمانی بین اکتبر ۲۰۰۱ تا ژانویه ۲۰۱۰ برجسته‌تر می‌گردد. رویکرد امریکامحور ژاپن در دوره مورد بحث با حمایت سیاسی اولیه این کشور از جنگ ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده علیه عراق در سال ۲۰۰۳ در فقدان تایید شورای امنیت سازمان ملل متحد و سپس مشارکت نیروی نظامی کوچک این کشور در بازسازی‌های پس از جنگ در عراق بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ به‌طور قابل توجهی نمایان شد (Sieg, 2018).

با این حال، شرایط مذکور برای ژاپن تداوم نداشت چرا که افول قدرت مالی و شروع رکود اقتصادی در ژاپن با دیپلماسی جدید این کشور در دهه ۹۰ مصادف شد. این دیپلماسی پیوند وثیقی با دور زدن ستون اصلی سیاست خارجی آن یعنی اصل ۹ قانون اساسی داشت. در صحنه بین‌الملل نیز قدرت هژمونیک که ایالات متحده پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از آن برخوردار بود، به آرامی جای خود را به چندجانبه‌گرایی داد. چین در حال رشد به نگرانی جدیدی برای ژاپن بدل شد چرا که موازنه قدرت در شرق آسیا هنگامی که ایالات متحده از ایفای نقش فعال در این منطقه کنار رفت به‌طور مداوم در معرض آزمایش قرار گرفت. علاوه بر این، کره شمالی و برنامه هسته‌ای آن به عامل نگرانی بزرگتری تبدیل شد. در حالی که شرق آسیا خود را در یک جنگ قدرت موقعیتی می‌دید، خاورمیانه از دهه ۱۹۹۰ به منطقه درگیری جهان تبدیل شد. بحران‌ها یکی پس از دیگری نظم این منطقه را تحت‌الشعاع قرار داد و منجر به هرج و مرج و شرایط بی‌ثبات در اکثر کشورهای منطقه گردید. موارد فوق باعث شد از اواسط دهه ۲۰۰۰ یکبار دیگر تغییر در جهت‌گیری سیاست خارجی ژاپن در دستور کار قرار گیرد؛ به این معنی که ژاپن سیاست‌های داخلی و خارجی خود را در راستای کمک به صلح و ثبات جهان و بازپس‌گیری قلمروهای از دست رفته در جامعه بین‌المللی تغییر دهد.

۳-۴) نقش‌آفرینی مثبت (۲۰۲۲-۲۰۰۶)

از نظر تاریخی موجودیت ژاپن، در دوره پس از کشف نفت در خاورمیانه، یک اتکای تقریباً وجودی به تداوم ثبات در خلیج فارس دارد. وابستگی ژاپن به نفت و گاز خاورمیانه در چارچوب برنامه‌های کلان این کشور برای تبدیل شدن به قطب اقتصادی جهان در ادامه تحولات ناشی از انقلاب میجی و همچنین استفاده از تنگناهای وجود بر سر راه این کشور به واسطه محدودیت‌های امنیتی اعمال شده بر آن در پرتو وقایع جنگ جهانی دوم است. با این حال، یک مجموعه از حوادث در سال‌های ابتدایی قرن حاضر نظیر شرایط بی‌ثبات خاورمیانه به واسطه حملات ائتلافی امریکا به افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳)، کاهش شدید سطح محبوبیت ایالات متحده در خاورمیانه به دلیل حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل در برابر فلسطینی‌ها، افول تدریجی نقش امریکا در خاورمیانه به واسطه عدم تحقق اهداف مربوطه، افزایش ۳۴۰ درصدی قیمت نفت (بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸)، رکود بزرگ اقتصادی در سطح بین‌الملل (۲۰۰۹-۲۰۰۸)، در کنار حادثه فوکوشیما (۲۰۱۱) از یک سو این وابستگی را افزایش بخشید و از سویی دیگر تأثیری عمیق بر تغییر تدریجی جهت‌گیری سیاست خارجی ژاپن از اواسط دهه ۲۰۰۵ گذاشت. به عبارت دیگر، ژاپن یکبار دیگر به مانند دهه ۷۰ میلادی با اطلاع از وضعیت امریکا در خاورمیانه دوباره حوزه فعالیت بیرونی خود را در پرتو محدودیت‌های ذاتی آن به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی پیوند زد. جرقه‌های تغییر سیاست خارجی ژاپن به سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷ باز می‌گردد که مصادف با اولین دور صاحب‌منصبی شینزو آبه نخست‌وزیر فقید این کشور بود. وی با فهم تحولات نظام بین‌الملل در اولین گام تعریف جدیدی از سیاست خارجی ژاپن ارائه داد و در پرتو یک نگرش منطقه‌گرایانه مفهوم «تلاقی دو دریا/مجمع‌البحرین»^۳ را برای اشاره به قدرت نهفته در

^۱ Japan Self-Defense Forces (SDF)

^۲ Confluence of the Two Seas

آسیای جنوبی و شرق دور و همچنین بهره‌برداری از توانمندی‌های موجود در دو حوزه دریایی پاسفیک و هند به کار برد (Choiruzzad, 2020: 55). در ادامه وی طی دو دوره نخست‌وزیری آتی خود یعنی سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۷ تغییرات قابل توجهی را در اداره حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و راهبردی دنبال نمود. این دکترین که عموماً به عنوان «دکترین آبه» شناخته می‌شود، خود را در مناطق کلیدی عملیات نشان می‌دهد. این کار با احیای اقتصاد از طریق «سه حوزه» یعنی تسهیل دسترسی به پول، محرک‌های مالی و استراتژی‌های رشد از طریق اصلاحات ساختاری آغاز شد. علاوه بر این، برای تبدیل ژاپن به یک «دولت عادی» با بازنگری در قانون اساسی و تفسیر ممنوعیت دفاعی خود تحمیلی، تلاش ملموسی در خصوص احیاء حق دفاع از خود به وجود آورد. در حوزه روابط بین‌الملل ابتکار مهم آبه مبنی بر «دیپلماسی ارزش‌محور» و «کمک فعالانه به صلح» در پرتو دو اصل دفاع و توسعه، شاهد ایجاد بسترهای جدیدی در روابط دوجانبه و همچنین روابط چندجانبه برای ژاپن با توجه به تأثیرپذیری محدود از راهبردهای آمریکا بوده است (فرهادی، ۱۳۹۸: ۴۰-۳۹).

برای مثال، رویکرد ژاپن نسبت به موضوع هسته‌ای ایران در طول دو دهه اخیر منعکس‌کننده تداوم اقدام «تعادلی» بین روابط ژاپن با ایالات متحده و منافع نفتی آن بوده است که شباهت‌های فراوانی با رویکرد این کشور در زمان تحریم نفتی اعراب داشت؛ مواضع ژاپن در نشست‌های شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی^۱ پیرامون شرایط واکنش بین‌المللی به برنامه هسته‌ای ایران و اعمال تحریم علیه آن، بین مواضع طرفداری از آمریکا و ایران در نوسان بوده است. رویکرد جدید سیاست خارجی این کشور همزمان با اعمال تحریم‌های ایالات متحده بر صادرات نفت ایران آشکار شد که روند تعادلی ژاپن در اجتناب از تحریم‌ها با کاهش تدریجی واردات نفت از ایران و همچنین خودداری از تعلیق کامل آن بر خلاف بسیاری از کشورهای عضو اتحادیه اروپا و دیگر متحدان آمریکا در شرق آسیا نظیر کره جنوبی رقم خورد.

طی سال‌های اخیر نقش‌آفرینی مثبت ژاپن در منطقه به پشتوانه دلایل مورد اشاره در بالا افزایش یافته است. این سمت‌گیری از یک سو ریشه در پیوند اقتصادی این کشور با منطقه دارد و از سویی دیگر بر پایه درک جایگاه رو به افول آمریکا در خاورمیانه صورت گرفته است. در سال ۲۰۱۹، به واسطه یک رشته از حوادثی که برای کشتی‌های در حال گذار از آب‌های خلیج فارس به وقوع پیوست، ایالات متحده آمریکا برای حفظ امنیت کشتی‌های در حال عبور خود و سایر هم‌پیمانان از این گذرگاه آبی استراتژیک اقدام به تشکیل یک نیروی ائتلافی دریایی بین‌المللی متشکل از عربستان، امارات، بریتانیا، استرالیا، آلبانی و... نمود. در این ارتباط، دولت ژاپن پیشنهاد مشارکت در ائتلاف دریایی بین‌المللی را نپذیرفت. نظر به اهمیت موضوع دولت وقت ژاپن تصمیم به اعزام نیروی مستقل متشکل از ۲۷۰ سرباز متعلق به نیروی دریایی کوچک این کشور نمود. این اقدام به ظاهر بی‌اهمیت دولت ژاپن در کنار مخالفت آن با حمله یک‌سویه آمریکا به سوریه و حمایت از اقدامات بین‌المللی تحت زعامت سازمان ملل در کشور اخیرالذکر را نه تنها باید جمع نگاه واقع‌گرایانه ناشی از جابه‌جایی موقعیت آمریکا در نظام بین‌الملل و تعهد آن به نهادگرایی لیبرال دانست بلکه گویای اهمیت جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی این کشور به عنوان هاب انرژی است (Badawi, 2021).

به‌طور کلی، الگوی سیاست خارجی ژاپن بالغ بر یک دهه و نیم اخیر به دلیل ائتلاف‌های استراتژیک به آرامی از انطباق کامل با ایالات متحده به سوی موضع بی‌طرف‌تر در جامعه بین‌المللی و موضعی قاطعانه‌تر و فعال‌تر در تمرین صلح‌سازی در حال تغییر بوده است؛ در این ارتباط، تحولات ایجاد شده در راهبردهای کلان ژاپن گویای این است که دولتمردان این کشور معتقدند الگو موجود به گونه بهتری حفاظت از منافع ژاپن را تضمین خواهد کرد. در این برهه زمانی نیز به مانند پنج دهه اخیر، تغییر سیاست خارجی ژاپن به نوعی از انحاء به رویدادهای خاورمیانه ارتباط داشته است.

نتیجه

چنانچه در بالا اشاره شد، سیاست خارجی ژاپن در دوره پس از جنگ جهانی دوم یک روند خطی را دنبال نمی‌کند و در مقاطع تاریخی مختلف دستخوش تغییر شده است. حسب فرضیه این مقاله جهت‌گیری اقتصادی سیاست خارجی ژاپن در دوره پس از جنگ جهانی دوم باعث شده است که رفتارهای این کشور در سطح بین‌الملل تا اندازه قابل ملاحظه‌ای متأثر از تحولات منطقه خاورمیانه باشد چرا که ژاپن بیش از ۹۰ درصد نیازمندی بازارهای تولید داخلی خود را با واردات نفت از خاورمیانه مرتفع می‌سازد. بنابراین، طرح این ادعا که ژاپن نسبت به نفت خاورمیانه وابستگی دارد و این وضعیت باعث تغییر رفتار این کشور در سطح بین‌الملل شده است اغراق‌آمیز به نظر نمی‌رسد. شرایط مذکور به همراه تحولات محیط بین‌الملل در طول دو دهه گذشته باعث گردیده است ژاپن طی سال‌های اخیر ضمن بازتعریف سیاست خارجی خود و در نظر گرفتن محدودیت‌های بین‌المللی برجا مانده از دوره جنگ جهانی دوم به فکر یافتن یک جای پای ثابت و مستحکم‌تر در خاورمیانه باشد. به‌طوری که بر خلاف گذشته دیگر محتمل به نظر نمی‌رسد که ما شاهد دنباله‌روی صرف از غرب یا نقش‌آفرینی منفی از سوی این کشور در خاورمیانه باشیم. با توجه به افول تدریجی غرب و افزایش رقابت برای ژاپن از سوی دیگر واردکنندگان آسیایی نفت از خاورمیانه، همسویی با رویکردهای مهار و مداخله‌جویانه غرب برای منافع بلندمدت ژاپن به‌طور فزاینده‌ای مضر خواهد بود و این کشور باید در چارچوب قدرت نرم خود منافع مربوطه را در منطقه تامین نماید.

قدرت سخت ژاپن به دلیل تنگناهای بین‌المللی و داخلی محدود است. اما قدرت نرم آن می‌تواند به‌طور مؤثرتری در عرصه‌های سیاسی، از طریق مشارکت چندجانبه، بویژه از طریق سازمان ملل، به‌کار گرفته شود. با این حال، چنین قدرت نرمی می‌تواند با همسویی بیش از حد با غرب آسیب ببیند. علاقه ژاپن به حفظ موقعیت بین‌المللی خود به‌عنوان یک قدرت بزرگ لیبرالی و دموکراتیک پیشرو در زمانی که قدرت سخت دولت‌های نوظهور به‌طور فزاینده‌ای برجسته می‌شود، قادر است به‌طور مؤثر در دوره آتی از طریق «دیپلماسی ارزش‌مدار» در شکل ارائه شده توسط نخست‌وزیر فقید شینزو آبه مورد دفاع قرار گیرد. چنین دیپلماسی برای مؤثر بودن باید با دیدگاه‌های مردم در مناطق هدف همسو گردد و نباید به ترویج دموکراسی، حقوق بشر و حاکمیت قانون در سطح داخلی محدود شود، بلکه باید در سطح بین‌المللی نیز مشهود باشد. در این راستا، کشورهای خاورمیانه خواهان مشارکت فعال سیاسی ژاپن در حل مناقشه در منطقه هستند و ژاپن را قدرتی بی‌طرف‌تر از قدرت‌های بزرگ غربی می‌دانند.

برای مثال، سیاست ژاپن در مورد ایران و سوریه بویژه در مورد مداخله نظامی فاقد تایید سازمان ملل در سوریه و حمایت مداوم توکیو از حق ایران برای فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز تفاوت‌های اساسی با سیاست غرب دارد. با این حال، پیشینه رفتارهای ژاپن گویای این است که این کشور بعضاً متأثر از مواضع غرب بویژه همکاری فعال آن در اعمال تحریم‌ها و حمایت از اقدام نظامی در موارد خاص بوده است. این امر تأثیر قدرت نرم ژاپن را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد چرا که این قدرت معرف ژاپن به‌عنوان یک دولت غیرنظامی و بی‌طرف می‌باشد. ژاپن برای حفظ قدرت نرم خود باید از وزن خود استفاده کند تا تحریم‌ها با راه‌حلی قابل اجرا برای دولت هدف همراه باشد و تنها در صورتی باید از مداخله نظامی حمایت کند که این اقدام به واقع تنها راه عملی برای پایان دادن به خشونت محسوب می‌گردد. قدرت نرم ناشی از جاذبه فرهنگ ژاپنی تنها در صورتی می‌تواند مؤثر باشد که تصویر ژاپن در حوزه سیاست و امنیت بین‌المللی خوش‌خیم (بی‌خطر) باقی بماند. در مورد کشورهای هیدروکربنی در خلیج فارس به‌عنوان منطقه‌ای که منافع ژاپن در آن متمرکز است، کثرت سیاسی فزاینده آن‌ها، تا کنون محدود بوده است، به این معنی که نحوه نگرش به رویکردهای ژاپن توسط مردم این کشورها احتمالاً در مقایسه با زمانی که فقط دیدگاه نخبگان اهمیت دارد، پیامدهای بیشتری بر روابط ژاپن با این کشورها خواهد داشت.

بنابراین، روایت منفعت ژاپن در خاورمیانه و تغییر رویکردهای واکنشی و فعالانه آن به عنوان راهی برای شناخت پیچیدگی - های روابط ژاپن-خاورمیانه و انعکاس آن در سیاست خارجی ژاپن ضروری است.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- امانی، علیرضا و محمدرضا امانی (۱۴۰۱)، جستارهایی در سیاست خارجی و امنیت ملی ژاپن، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۲- بابکان، محمدصادق و مجید تخت‌روانچی (۱۳۹۷)، «تغییر مفهوم نقش ملی و اصول سیاست خارجی ژاپن: از یک دولت صلح‌طلب به یک دولت حافظ صلح»، فصلنامه علمی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۱۰(۳۴): ۷۵-۵۱.
- ۳- بیزلی، ویلیام جی (۱۳۹۶)، ظهور ژاپن مدرن: نگاهی به مشروطه ژاپنی، ترجمه شهریار خواجهیان، تهران: نشر ققنوس.
- ۴- حیدری، علی (۱۳۸۳)، «سیاست خارجی ژاپن در خاورمیانه و خلیج فارس»، فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه، ۱۱(۲): ۵۴-۲۷.
- ۵- دان، تیم؛ استیو اسمیت و میلجا کورکی (۱۳۹۶)، نظریه‌های روابط بین‌الملل، ترجمه عبدالمجید سیفی و شهرزاد مفتوح، تهران: نشر میزان.
- ۶- شیرخانی، محمد علی و حامد مهاجرپور (۱۳۹۱)، «واقع‌گرایی و نقش منابع انرژی در سیاست خارجی»، فصلنامه علمی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳(۴): ۴۱-۱.
- ۷- صالحی، جواد (۱۳۷۴)، «سیاست خارجی ژاپن در خلیج فارس»، فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه، ۲(۴): ۱۰۷۶-۱۰۶۱.
- ۸- فرهادی، زینب (۱۳۹۸)، تحول در راهبرد دفاعی-امنیتی ژاپن: زمینه‌ها و پیامدها (۲۰۱۸-۲۰۰۱)، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۹- فرهادی، زینب و بهاره سازمند (۱۳۹۷)، «تحول سیاست امنیتی ژاپن: از صلح‌جویی منفعلانه به کنشگری فعالانه»، سیاست جهانی، ۷(۳): ۱۵۳-۱۸۱. doi: 10.22124/wp.2018.3232
- ۱۰- فرهادی، زینب؛ بهاره سازمند؛ سید مسعود موسوی شفقانی و محسن اسلامی (۱۳۹۸)، «بازتعریف سیاست‌های امنیتی ژاپن و پیامدهای ملی و بین‌المللی آن»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۹(۱): ۱۵۸-۱۲۳.
- ۱۱- کونی، کیوین (۱۴۰۰)، سیاست خارجی ژاپن از ۱۹۴۵، ترجمه علیرضا امانی، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۱۲- گیلپین، رابرت؛ پل دارل و لئونارد سیبروک (۱۳۹۶)، مرزهای نو در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات چاپخش.
- ۱۳- لاکمن، ریچارد (۱۴۰۰)، قدرت دولت‌ها، ترجمه وحید موسوی داور، تهران: انتشارات شیرازه.

منابع غیرفارسی

- ۱- Amani Alireza & Amani Mohammadreza (2022). *Essays in Foreign Policy and National Security*, Tehran: Tehran International Studies and Research Institute Publications (In Persian).
- ۲- Babakan, M. S., & Takht-Ravanchi, M. (2018). The Change of the Japan's Concept of National Role and Foreign Policy Principles: From a Peaceful State to a Peacekeeping State, *International Political Research Quarterly*, 10(34), 51-75 (In Persian).
- ۳- Badawi, Habib (2021). Aspects of Japan's Foreign Policy towards the Middle East, *Japan up close*, Retrieved on 21 October 2022 at https://japanupclose.web-japan.org/discussion/d20210915_1.html
- ۴- Beasley, William G. (2017). *The rise of modern Japan*, Translated by Shahryar Khajavian, Tehran: Qoqnoos Publications (In Persian).
- ۵- Choiruzzad, Shofwan Al Banna (2020). *The confluence of the two seas The rise of the Indo-Pacific region and ASEAN Centrality*, in Ceren Ergenç (ed.), *ASEAN as a Method Reentering Processes and Institutions in Contemporary Southeast Asian Regionalism*, New York: Routledge.
- ۶- Cooney, Kevin (2021). *Japan's Foreign Policy Since 1945*, Translated by Alireza Amani, Tehran: Tehran International Studies and Research Institute Publications (In Persian).

- ۷- Choudhury, Srabani Roy (2018). Japan and the Middle East: An Overview, *Contemporary Review of the Middle East*, 5(3): 181–198. DOI: 10.1177/2347798918776711
- ۸- Dunne, Tim, Smith, Steve & Kurki Milja (2017), *International Relations Theories: Discipline and Diversity*, Tehran: Mizan Publications (In Persian).
- ۹- Farhadi, Z. & Sazmand, B. (2018). The Evolution of Japan's Security Policy: From Pacifism to Proactive Pacifism. *World Politics*, 7(3), 153-181. doi: 10.22124/wp.2018.3232 (In Persian)
- ۱۰- Farhadi, Z. (2019). *Changing in Japan's Defense-Security Strategy: Contexts and Consequences (2001-2018)*, Tehran: Tehran International Studies and Research Institute Publications (In Persian).
- ۱۱- Farhadi, Z., Sazmand, B., Shafaei, S. M. & Eslami, M. (2018). Redefining Japan's security policies and its national and international consequences, *International Relations Researches*, 9(1), 123-158 (In Persian).
- ۱۲- Gilpin Robert, Darel E. Paul & Seabrooke, Leonard (2017). *New Boarders in International Political Economics*, Translated by Alireza Tayeb, Tehran: Chapakhsh Publications (In Persian).
- ۱۳- Hatakeyama, Kyoko (2018). *National security at the crossroads: security interdependence and Japan's arms trade ban policy*, in Mary M. McCarthy (ed.), *Routledge Handbook of Japanese Foreign Policy*, New York: Routledge.
- ۱۴- Heydari, Ali (2004). Japan's foreign policy in the Persian Gulf and Middle East, *Middle East Scientific Studies Quarterly*, 2(11), 27-54 (In Persian).
- ۱۵- Lachmann, Richard (2021). *States and Power*, Translated by Vahid Mousavi Daavar, Tehran: Shirazeh Publications (In Persian).
- ۱۶- Miyagi, Yukiko (2011). Japan's Middle East Security Policy: Rethinking Roles and Norms, *Ortadoğu Etütleri*, 3(1): 9-32.
- ۱۷- Miyagi, Yukiko (2014). Japan and the Middle East after the Arab Spring, *IDE ME Review*, 1(1): 27-45
- ۱۸- Salehi, Javad (2003). Japan's Foreign Policy in the Persian Gulf, *Middle East Scientific Studies Quarterly*, 2(4), 1061-1076 (In Persian).
- ۱۹- Shirkhani, Mohammadali & MohajerPour, Haamed (2012). Realism and the Role of Energy Sources in Foreign Policy, *International Political Research Quarterly*, 4(13), 1-41 (In Persian).
- ۲۰- Sieg, Linda (2018). Japan's Abe faces fresh headache over Iraq troop dispatch logs, *Reuters*, Retrieved on 21 October 2022 at <https://www.reuters.com/article/us-japan-politics-idUSKCN1HC0CG>
- ۲۱- Tamaki, Nobuhiko (2020). Japan's quest for a rules-based international order: The Japan-US alliance and the decline of US liberal hegemony, *Contemporary Politics*, 26(4): 384-401. DOI: 10.1080/13569775.2020.1777041
 - a. The Middle East; Hinge of change in Japan's Foreign Policy
 - b. From Bandwagoning to Independence